

# دیدار و گفتگو با «ژاله اصفهانی»، شاعره برجسته ایرانی در هفت سالگی برای عروسک‌ها هم شعر می‌سرودم

- اگر شعر نمی‌سرودم، دوری از ایران مرا می‌کشت
- من خیلی زیر تأثیر شعر مشروطه، بخصوص شعر «عشقی» بودم
- ملک الشعرای بهار، به من می‌گفت: «استاد چه، دوشیزه ژاله!»
- در کنگره‌ای که هم چپ‌ها بودند و هم راست‌ها، من هنوز دست چپ و راستم را نمی‌شناختم!
- وقتی در آن سوی ارس پیاده شدم، سه روز تمام گریه کردم
- خانلری شعرهای مرا با وجود منع انتشار، در «سخن» چاپ می‌کرد
- من هیچگاه به «روسی» فکر نکرده‌ام و «ایرانی» و «فارسی زبان» باقی مانده‌ام

خانم ژاله اصفهانی، آغاز کار شاعری شما، به پیش از پنجاه سال پیش برمی‌گردد. پس بگذارید، گفتگو از آن همزمان زمان‌ها شروع کنیم، از نخستین سوره‌های شما. می‌دانیم که شما جوان ترین شاعره‌ای بودید که در تیرماه سال ۱۳۲۵، در نخستین کنگره نویسندگان ایران - در تهران - حضور داشتید. شعرسرایی شما آیا از همین «کنگره» شروع می‌شود یا پیش از آن؟

• خبلی پیش از آن زمان، خیلی! من در هفت سالگی برای «عروسک» هیم شعر می‌سرودم. در سیزده سالگی، اولین «غزل» عاشقانه خود را ساختم. از همین سن و سال است که شعرهای من عشقی را خیلی دوست داشتم. به هر

دوست داشتم. بخصوص «سه تابلو» شما. از نظر فرم هم کار من طور دیگری بود. البته از همان دوازده سیزده سالگی «عروض و قافیه» را یاد گرفته بودم و شعر را با وزن و قافیه می‌گفتم، ولی کار من، در فرم‌های معمولی مثل غزل و رباعی نبود. شانزده ساله بودم که شعری چنین ساختم. . . .

«آن ششیم که باز در تهران / گفتگو از حجاب زن باشد»

• همین دو بیت، حرف شما را تأیید می‌کند. تأثیر «عشقی» در آن اشکار است.

• بله. من شعر مشروطیت - بخصوص عشقی را خیلی دوست داشتم. به هر

• چندی پیش در کناره شب شعری که شاعره پراحساس ژاله اصفهانی در شهر کلن آلمان برگزار می‌کرد، فرصت کوتاهی برای گفتگوی با او به دست آمد. از او خواستیم که بیشتر از آغاز کار شعری خود، نخستین کنگره نویسندگان ایران که او نیز در آن حضور داشته است و نیز از دوره بلند مهاجرت خود بگوید.

از ژاله اصفهانی که اینک مقیم لندن است، تاکنون بیش از دوازده مجموعه شعر انتشار یافته است که آخرین آن «ترنم پرواز»، تاریخ ۱۹۹۶ را برایشانی دارد.

۴ - خوشام

جسته بودند. ولی من به راستی در آن وقت هنوز دست چپ و راستم را هم نمی‌شناختم! چه‌جا که هنوز هم نمی‌شناسم. . . . به هر حال جلسات کنگره خیلی آرام و با مناسبت برگزار شد. همینطور که خودتان گفتید، این کنگره، دومی پیدا نکرد. همه بزرگان فرهگی ما، وارثان گنجینه ادبیات ایران، در جلسات حضور فعال داشتند. غیر از «بهار» که ریاست کنگره را بر عهده داشت، صادق هدایت، نیما یوشیج، علی اصغر حکمت، بدیع الزمان فروزانفر و رئیس اتحادیه نویسندگان شوروی «الکسیس سورکوف» در هیأت اجرائیه، عضویت داشتند.

• خوب حالا به ما بگویید آیا خودتان هم در این کنگره شعری خواندید؟

• من آن وقت ها، خیلی ناسوزنا نیست بودم. گفتم که زیر تأثیر شعر مشروطه، قطعات انقلابی می‌سرودم. همه‌اش عاشق ایران می‌گفتم و برابری انسان‌ها. یادم است که شعری گفته بودم که با این دو بیت شروع می‌شد:

«عراق گشته دم، از خرابی ایران / یعنی شدم «ژاله تبریزی»!

مهاجرتتان - یا تبعیدتان. نمی‌دانم کدام درست است.

• خیلی زیاد کار کردم، که در جاهای مختلف چاپ هم شده است. گاهی هم به انجمن‌های ادبی می‌رفتم و شعر می‌خواندم. من درست یک سال پس از کنگره، یعنی در سال ۱۳۲۶ از ایران خارج شدم. شوهر من افسر نیروی هوایی بود، و انقلابی بود. مدتی در زندان بود پس از آزادی، دیگر نمی‌توانست در تهران بماند این بود که رفت به آذربایجان - که آن زمان در قبضه «پیشواری» بود. زن ایرانی هم در مطابقت حکم شرع و عرف باید از شوهر تبعیت کند. این بود که من هم به آذربایجان رفتم. ولی پس از وقایع آذربایجان او افسران دیگر مجبور به فرار به شوروی شدند و من هم چاره‌ای جز رفتن نداشتم. همه اول به «باکو» رفتم. در باکو بود که من توانستم، در رشته ادبیات جهانی تحصیل کنم. همان جا پنج مجموعه از شعرهای مرا، به آذربایجانی ترجمه کردند و انتشار دادند و جالب است که به من لقب تبریزی دادند یعنی شدم «ژاله تبریزی»!



ژاله اصفهانی

کفرانس‌های فرهنگی دعوت می‌کردند. گاهی مرا هم به این گروه‌هایی می‌طلبیدند. در آنجا من با خیلی از فرهنگ‌مداران ایران آشنا شدم، پورداوود، دکتر معین، نادر نادریور و همینطور با دکتر خانلری. او شعرهای مرا بیشتر در مجله «صدای شرق» و «شرق سوخ» که از ارگان‌های اتحادیه نویسندگان تاجیکستان بودند، می‌خواند. تاجیک‌ها هم همیشه با همه از من و شعرهای من حرف می‌زدند. خانلری این شعرها را از خط «سیریلیک» به خط فارسی برسی گرداند و آن‌ها را در «سخن» چاپ می‌کرد، حدود یکسال و نیم این کار ادامه پیدا کرد و خوشبختانه «سخن» را هم برای من می‌فرستاد.

• پس به این ترتیب رابطه شما با ایران، یعنی با فعالیت‌های ادبی و فرهنگی در ایران - برقرار بوده است.

• غیر از «سخن»، خیلی از کتاب‌ها و مجله‌هایی که در ایران چاپ می‌شد، به دست ما هم می‌رسید. دوستان و اعضای خانواده نمی‌گذاشتند که ما از کتاب‌ها و شاعران جوان با استعدادی بودیم که نیاز

نوی ایران می‌کردم. اولین کار تحقیقی من درباره «نیما یوشیج - پدر شعر نو» بود و نظرات ادبی اش. شاید اولین کار بود که در شوروی درباره او منتشر می‌شد.

• حالا به‌رحال نظر تان در مورد دگرگونی‌هایی که در شعر نو پیش آمده چیست؟

• تحول اصلی را «نیما» به‌وجود آورد. کار او زمینه‌ای شد که همه درخت‌ها بر سطح آن بارور شدند. «نیما» هم شکست هم ساخت.

• اخیراً، شعر سرایی نو در میان خانم‌ها، رواج و رونقی پیدا کرده است، در آمریکا و در همین لندن که شما زندگی می‌کنید، استعداد‌های درخشانی در حال بارور شدن است. این تمایل تازه و ارزش‌های در حال «شدن» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

• واقعاً باعث خوشحالی است. من هم کوشیده‌ام به سهم خود از آن‌ها حمایت کنم. همین کار را هم در شوروی که بودم می‌کردم. در آذربایجان و تاجیکستان هم شاعران جوان با استعدادی بودند که نیاز

